

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال بیست و ششم
بهمن ۱۴۰۴ شماره ۳۱۱

چرا چنین شد و راه حل کدام است؟

حرکت اعتراضی اخیر مردم ایران در چهارچوب اعتراضات صنف بازار سستی بازار باقی نماند و به سرعت به خیابان‌های تهران و پس از آن نیز به سایر شهرها کشیده شد. عناصر نفوذی موساد در سلول‌های مخفی خود آماده بهره برداری از وضعیت موجود برآمدند. جنگ تجاوزکارانه دوازده روزه اسرائیل علیه ایران نشان داد نفوذ موساد و یاران اسرائیل در ایران جدی است و توانایی آن را دارد با توسل به عناصر مزدور داخلی و در همکاری با جریان‌های تجزیه طلب یا فرقه رجوی و سلطنت طلب سوار بر اعتراضات مردم شود و آن را به اغتشاش و تخریب و ویرانی بدل کند:

یکم: پس از پایان جنگ تجاوزکارانه ۱۲ روزه علیه ایران توسط امپریالیسم آمریکا و رژیم صهیونیستی اسرائیل و به طور مشخص پس از فعال شدن مکانیسم ماشه در قامت یک جنگ روانی و بازگشت تحریم‌های غیرقانونی بین‌المللی علیه ایران، قیمت ارز در ایران سیری صعودی گرفت. در روزهای آغازین دی‌ماه اما این افزایش قیمت ساعتی شد، به طوری که در عرض یک روز قیمت دلار از ۱۳۰ هزار تومان به ۱۵۰ هزار تومان رسید. در روز ۷ دی‌ماه در حرکتی کاملاً خودجوش و شاید حتی برنامه‌ریزی نشده، ابتدا مغازه‌های پاساژ علماءالدین و بعد پاساژ چهارسو در تهران و ساعتی پس از آن نیز بازار بزرگ تهران کرکره‌های خود را پایین کشیدند و از فروش جنس سر باز زدند.

رژیم به جای اینکه در فکر توسعه، در فکر مهار تورم و کاهش قیمت‌ها باشد، کاهش قیمت ارز و تقویت پول ملی باشد و جلوی دزدی‌ها و رانت‌خواری‌ها از طریق بازی با قیمت ارز را بگیرد، جلوی غارت کشور از طریق خصوصی‌سازی، زمین‌خواری، باغ‌خواری، ... ادامه در صفحه ۲

اطلاعیه:

به دخالت امپریالیستی صهیونیستی در ایران پایان دهید!

دست امپریالیسم آمریکا از ایران کوتاه باد!

دونالد ترامپ با اظهارات شرم‌آور اخیر خود درباره دخالت در امور داخلی ایران و تهدید به حملات نظامی، فضای سیاسی ایران را کاملاً ملتهب کرده است. آمریکا و اسرائیل آهنگ آن دارند تحت بهانه حمایت از مبارزه مردم دوباره مرتکب ترور و جنایت در ایران شوند. حزب کار ایران (توفان) باردیگر اعلام می‌دارد:

یکم: دقیقاً همین موضوع - تهدیدهای جنایتکارانه خارجی و دخالت احتمالی - می‌تواند اعتراضات مسالمت آمیز داخلی و مبارزه طبقاتی کارگران را به حاشیه براند.

افزون بر این، با توجه به سابقه تاریک آمریکا در دخالت‌های خارجی - از یوگسلاوی گرفته تا افغانستان، عراق، لیبی، سوریه و ونزوئلا و سودان - که همگی به نام «حمایت از مردم» انجام شدند اما در عمل فقط به بی‌ثباتی انجامیدند، تکرار چنین سناریویی در ایران پیامدهایی خطرناک و ویرانگر خواهد داشت.

دوم: ایران دارای ترکیب متنوع قومی، ملی و مذهبی است و هرگونه دخالت خارجی می‌تواند به کاتالیزوری برای مسلح شدن گروه‌های محلی و مدعیان قدرت منطقه‌ای و طرح مطالبات تجزیه طلبانه بدل شود. ایجاد منطقه پرواز ممنوع در شرایط کنونی، به‌ویژه با توجه به تجزیه عراق و «دولت اقلیم کردستان»، سناریویی دور از ذهن نیست.

سوم: در چنین شرایطی، هر گروهی که بتواند به سلاح‌های سنگین مانند موشک دست یابد، عملاً قادر خواهد بود ادعای قدرت کند. به‌طور خلاصه، سناریوی هم‌زمان حملات نظامی خارجی و اعتراضات داخلی نه تنها راه‌حل نیست، بلکه یک خیال‌پردازی جنایتکارانه و ویرانگر است.

چهارم: دولت دونالد ترامپ از نظر راهبردی در نهایت در پی حفظ و گسترش منافع سیاسی و اقتصادی انحصار آمریکا در منطقه خلیج فارس و همچنین تضعیف و سرنگونی ایران به‌عنوان عضو سازمان همکاری شانگهای و بریکس و متحد چین و روسیه است. تبلیغات دروغین درباره سلاح‌های کشتار جمعی یا برنامه هسته‌ای مخفی در ایران که توسط مقامات آمریکایی و رژیم ... ادامه در صفحه ۳

علل عقب‌نشینی ترامپ و شوکه شدن اپوزیسیون سرسپرده ایران

تصمیم دونالد ترامپ برای توقف یا به تعویق انداختن تهدید نظامی علیه ایران، اگر ناشی از تردید شخصی یا عقب‌نشینی سیاسی نباشد می‌تواند نتیجه یک محاسبه تاکتیکی و پرهیز از هزینه‌های سنگین مالی و نظامی باشد.

شامگاه چهارشنبه، مجموعه‌ای از نشانه‌های میدانی از نزدیک شدن منطقه به آستانه درگیری حکایت داشت: گزارش‌ها از بسته شدن موقت حریم هوایی ایران و تخلیه بخشی از حریم هوایی عراق منتشر شد، پایگاه‌های آمریکایی در قطر به حالت آماده‌باش درآمدند، برخی نیروها جابه‌جا شدند، و چندین کشور اروپایی از شهروندان خود خواستند ایران را ترک کنند؛ سفارت بریتانیا نیز به‌طور موقت فعالیت خود را تعلیق کرد. فضای منطقه، دست کم برای چند ساعت، فضای بیش از یک حمله قریب‌الوقوع بود.

تجربه‌های عراق، لیبی، سوریه و افغانستان نشان داده‌اند که سرنگونی نظام‌های مخالف آمریکا از بیرون، نه تنها به دموکراسی منجر نمی‌شود، بلکه اغلب دولت را فرو می‌پاشد و جامعه را به سمت جنگ داخلی، رادیکالیسم و فروپاشی مزمین سوق می‌دهد. ایران، با ساختار پیچیده قومی، مذهبی و ایدئولوژیک و دارای نیروی نظامی و سازمانیافته منسجم است. آمریکا به‌خوبی می‌داند که فروپاشی ناگهانی حکومت ایران می‌تواند آشوبی به‌مراتب خطرناک‌تر از رژیم عراق یا افغانستان و سوریه و لیبی تولید کند. متحدان اروپایی او هم نگران به راه افتادن موج جدیدی از پناهجویان در صورت فروپاشی ناگهانی و غیرکنترل‌شده ایران است.

همچنین، موفقیت در ونزوئلا، استانداردهای ترامپ را برای حمله به ایران بالا برد. او به دنبال یک سناریوی «پیروزی تمیز» (Clean Win) است. ژنرال‌های پنتاگون احتمالاً به او هشدار داده‌اند که ایران نه ونزوئلا است و نه عراق؛ و هرگونه مداخله نظامی، برند «مذاکره‌کننده بزرگ» او را به «رئیس‌جمهور جنگ» تغییر خواهد داد و شکستش محتوم است. یکی از موانع اصلی، ناتوانی پنتاگون در تضمین مهار واکنش ایران بود. حمله به ایران، برخلاف عملیات‌های محدود در سوریه یا ونزوئلا، به سرعت می‌توانست: اسرائیل را وارد درگیری مستقیم کند؛ حزب‌الله را فعال کند و تنگه هرمز را به میدان بحران انرژی جهانی بدل کند. عامل مهم اما کمتر دیده‌شده، دیپلماسی منطقه‌ای است. عربستان سعودی به‌صراحت مخالف جنگی بود که می‌توانست کل خلیج فارس را بی‌ثبات کند و پروژه‌های اقتصادی‌اش را به خطر بیندازد. قطر نیز، با روابط خاص خود با ایران و آمریکا، نقش کانال تنفسی و میانجی را ایفا کرد. به‌ویژه اگر ریاض اجازه استفاده از خاک خود را نداده باشد، محاسبات نظامی آمریکا به‌طور جدی مختل شده است.

در همین چهارچوب، منابع دیپلماتیک و مقامات ارشد کشورهای ... ادامه در صفحه ۳

دستها از ایران کوتاه باد!

چرا چنین شد و... دنباله از صفحه ۱

جنگل خواری، کوه خواری و ... را بگیرد، سطح دستمزدها را برای تأمین سبد معیشت کارگران، کارمندان و بازنشستگان ارتقاء دهد و ... به یکباره به یک عمل جراحی شوک درمانی مبادرت می کند. در چنین فضایی، سیاست های مقطعی کنترلی - از بگیر و ببند ارزی تا وعده های لفظی و بی مسئولیتی دولت - نه تنها کار آمد نیست، بلکه بعضاً به تشدید نااطمینانی دامن زده و به بهترین بستر برای طغیان جامعه بدل شد.

بر سرسیاست های نئولیبرالی و آزادسازی نرخ ارز جناح های درون حاکمیت مشترک عمل می کنند. لیکن جناحی از حاکمیت در عرصه بین المللی افزایش نرخ ارز را نیز به سیاست خارجی و یا مذاکره با آمریکا پیوند می زند و تسلیم در مقابل آمریکا راه حل بحران کنونی تعریف و باز تولید می شود و عملاً از برآمد مردم و تضعیف جناح مقابل تحت رهبری سید علی خامنه ای استقبال می کند. درحالی که بحران ارز همانند بحران بیکاری، بحران مسکن و کاهش قدرت خرید مردم... ربطی به سیاست خارجی نظام ندارد بلکه مولود نظام سرمایه داری حاکم با گرایش هارنئولیبرالی و دکترین فردریک هایک و میلتون فرد من و رها سازی قیمت ارز و قیمت ارزاق و دستورات بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و عدم مداخله دولت در امور اقتصادی است.

برای مهار افزایش نرخ دلار و بحران موجود نیاز به دولتی است که به مردم تکیه دارد و با الغای فوری سیاست های اقتصادی نئولیبرالی، انحلال بانک های خصوصی، الغای ارز آزاد و کنترل بانک مرکزی بر ارز و بازداشت و سرکوب مفسدانی که در حکومت لانه گزینند و از قبل وضع ناهنجار موجود خون ملت را در شیشه کرده و میلیاردها دلار به جیب زده اند. یا این راه برای مهار تورم و کنترل ارز و یا طغیان مردم محروم و آشوبی که در شرایط کنونی با توجه به فقدان یک بدیل انقلابی، حاصلی جز هرج و مرج و ناامنی ملی و فروپاشی جامعه ندارد.

دوم: حرکت اعتراضی اخیر مردم در چهارچوب اعتراضات صنف بازار سنتی بازار باقی نماند و به سرعت به خیابان های تهران و پس از آن نیز به سایر شهرها کشیده شد. عناصر نفوذی موساد در سلول های مخفی خود آماده بهره برداری از وضعیت موجود برآمدند. جنگ تجاوزکارانه دوازده روزه اسرائیل علیه ایران نشان داد نفوذ موساد و یاران اسرائیل در ایران جدی است و توانایی آن را دارد با توسل به عناصر مزدور داخلی و در همکاری با جریان های تجزیه طلب یا فرقه رجوی و سلطنت طلب سوار بر اعتراضات مردم شود و آن را به اغتشاش و تخریب ویرانی بدل کند. بنابراین آنچه در ایران شکل گرفت نه یک جنبش دمکراتیک مدنی و مطالبه گر بنفع طبقه کارگر بلکه یک حرکت قهرآمیز برانداز زودرس و تروریستی برای تغییر خونین رژیم با حمایت قدرت های بین المللی جبهه ناتو در تقابل با جبهه شرق و تلاش برای تعمیق نئولیبرالیسم و احیای نظم پوسیده رژیم سرسپرده پهلوی که ۴۷ سال قبل توسط انقلاب عظیم مردم به گورستان تاریخ پرتاب شد. آنچه در ایران رخ داد، نه جنبش انقلابی

و هدفمند برای الغای نئولیبرالیسم، الغای پیمانکاری و قطع دست دزدان و غارتگران و نابرابری های اقتصادی و استقرار حکومت قانون و عدالت اجتماعی، رفاه اجتماعی و حفظ موجودیت ایران بلکه ضدانقلابی بود که در لباس مردم ظاهر شد و با حمایت واشنگتن و تل آویو برای سرنگونی فوری نظام، به حرکت در آمد. تمام رسانه های فارسی زبان برونمرزی بعنوان ابزار دست امپریالیسم و صهیونیسم در این معرکه ضدانقلابی نقش فعالی ایفا کرده و مهندسی افکار عمومی و جعل و تحریف از ویژه گی های این رسانه های متعفن فارسی زبان بوده است.

آنچه رخداد نشان می دهد هر مخالفتی با رژیم جمهوری اسلامی الزاماً عملی انقلابی محسوب نمی شود، آنها که به جسد متعفن پهلوی دلبسته اند و برایش دمن گرفتند، منادیان نئوفاشیسم و استعمار کهن هستند و ربطی به مبارزه مردم و طبقه کارگر ایران ندارد.

سوم: واقعیت این است که ایران و منطقه و کلاً جهان امروز در یک شرایط خاصی قرار دارد. نظم جهانی امپریالیستی به سرکردگی آمریکا در حال گذار و تغییر و تحول به نظم چند قطبی یا چند صدایی است. در نتیجه مسئله تجاوز نظامی به ایران و سرنگونی نظام را نمی توان جدا از تحولات جهانی مورد بررسی جدی قرار داد. تاکتیک کمونیست ها باید طوری تدقیق و تنظیم شود که آنها را یک قدم به استراتژی شان نزدیک کند. درهم آمیختن شعارهای تاکتیکی و استراتژیک بدون در نظر گرفتن اینکه کدام نیرو عمده ترین خطر برای تحولات داخلی و جنگ علیه ایران و خلق های جهان است، بدون در نظر گرفتن توازن قوای طبقاتی در عرصه ملی و بین المللی و فرود آوردن ضربه اصلی بر سر دشمن عمده جهان، سیاستی مسئولانه نیست. اتخاذ شعارهای بی پشتوانه مبارزه علیه همه امپریالیست ها و علیه همه سرمایه داری، سیاست باز تعریف و شعار شناخته شده و شکست خورده تکراری و مثنوی ۷۰ من است.

این شعار خرده بورژواهای عجول است، شعاری آتارشیستی ترسکیستی است که حل بلافاصله تمام تضادهای طبقاتی و ملی را در یک ظرف و در یک زمان می بیند و فاقد صبر انقلابی و کمونیستی است. چنین تفکراتی برای مبارزه طبقاتی و مبارزه ضد امپریالیستی زبانباز است باید از آن پرهیز کرد. توده ناراضی و جان به لب رسیده ایران بدون هردورنمایی به میدان آمده تا خشمش را علیه رژیم بی کفایت و ارتجاعی ابراز کند. اما آنچه مهمتر از هر سیاست انتقام جویی است، سیاست جایگزینی و استقرار یک حکومت بهتر برای حفظ استقلال، تمامیت ارضی ایران، عدالت اجتماعی و مبارزه علیه فساد و نابرابری است. در غیر این صورت سرنگونی که فقط یک وسیله است و نه هدف پشیزی ارزش ندارد و ایران هم مانند سوریه می تواند به میدان جولان دادن های صهیونیسم و اراذل و اوباش آمریکایی و تجزیه طلب تروریستی بدل شود.

چهارم: از نظر حزب ما هر حرکت اعتراضی و شورش گونه که با پرچم انتقام شخصی و بی هدف به میدان

آید به ضرر مبارزه هدفمند طبقاتی است علیرغم اینکه نیت شرکت کنندگان در اعتراضات خوب باشد. حزب ما همواره از مطالبات و خواست های عادلانه کارگران، آموزگاران و سایر اقشار و طبقات جامعه دفاع کرده و خواهد کرد لیکن همیشه با کسانی که در پی تشدید تحریم های ضدبشری بر ضد مردم ایران، تجزیه ایران، نقض تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی ایران، برقراری سلطه مجدد استعمار غرب و تجاوز ناتو به ایران هستند و نسبت به گرایش ایران به سمت شرق که دورنمای مثبت تحول آتی ایران و منطقه بوده و در متن تحولات جهانی و افول آمریکا صورت می گیرد، به تخریب منافع ملی ایران مشغولند، مبارزه نموده و در آینده نیز مبارزه خواهد کرد.

حزب ما با مقاصد مزورانه و شوم کشورهای عضو ناتو در تقویت کارزارها، و رسانه های عمومی و هجوم هیبریدی و تمام زیرمجموعه هایش که با فریب کاری مشغول خرابکاری علیه منافع کارگران و عموم مردم زحمتکش ایران هستند مرز روشن دارد و محاصره اقتصادی و سیاسی ایران، تجاوز به ایران از طریق شبکه مجازی و نظایر آنها را اعلان جنگ علنی با ایران دانسته و شدیداً محکوم می کند.

پنجم: بارها تاکید کرده ایم هیچگاه امنیت ملی و حفظ منافع ملی ایران در عرصه منطقه و جهان و در میان انبوهی از دشمنان و غارتگران امپریالیست در **تناقض و تضاد آشتی ناپذیر با امنیت معیشتی و حقوق دمکراتیک شهروندان و مردم بویژه کارگران و زحمتکشان در درون ایران نیست.** یکی لازم و دیگری ملزوم آن است. یکی بدون دیگری کامل نیست و لذا یکی بر روی دیگری به عنوان دو قطب و پدیده متقابل و متاثر بر روی هم به صورت دیالکتیکی تاثیر گذارده و نابودی یک طرف این تضاد به نابودی طرف دیگر و خاتمه یافتن این فرآیند تمام می شود.

امپریالیسم و صهیونیسم و سایر دشمنان ایران در همسایگی ما وجود دارند. ایران ما که نه تنها در سایه تهدید و تجاوز نظامی آنها قرار داشته بلکه حتی در تیررس حملات پهلپادی و موشکی جاسوسان و بمباران هوایی دشمنان قرار داشته، اما سال هاست به حیات خود ادامه داده است.

دشمنی امپریالیسم آمریکا برای تجزیه ایران و تسلط بر کشور ما سال هاست وجود داشته و دارد و در آینده نیز وجود خواهد داشت.

حملات ویرانگر اخیر با رژیم را غافلگیر کرد و زنگ ها را به صدا در آورده است. **رژیم صهیونیستی اسرائیل با یاری اربابش آمریکا نه فقط مجدداً برای سرنگونی رژیم خیز برداشته است بلکه آهنگ آن دارد تا جغرافیای ایران را چندپاره کند.**

ایران به علت موقعیت جغرافیای سیاسی و راهبردی همواره در معرض تهدید امنیتی و دائمی قرار دارد. لیکن برای مردم فرودست که زیر آوار گرانی و افزایش نرخ ارزله شده اند پذیرفتنی نیست که از وحشت دشمن خارجی جان تهی کنند و ادامه فقر، فلاکت، دزدی، راهزنی، ارتشاء... ادامه در صفحه ۲۴

سرنگونی رژیم و هرگونه تغییر و تحولی فقط به دست مردم ایران!

چرا چنین شد و... دنباله از صفحه ۲

برده داری و... را به بهانه حفظ امنیت ملی تحمل نمایند. این شکل «امنیت ملی» چندین دهه است بهانه تبلیغاتی و تئوریک شگرفی خلق کرده تا مردم ایران را مجبور کند در مقابل هر پستی و نقض حقوق قانونی، مشروع و انسانی خویش سرتعظیم فرود آورد. واقعیت این است که در تاریخ معاصر، بعد از انقلاب بهمن که ایران استقلال سیاسی اش را به دست آورد و دست امپریالیسم و صهیونیسم را در عرصه سیاسی، امنیتی، نظامی و... کوتاه کرد، همواره مورد تهدید بود. سخنی به گزافه نگفته‌ایم اگر مدعی شویم ایران دائما در مسیر یک جنگ اعلان نشده حرکت کرده و می‌کند و به همین جهت باید به نقش دشمنان ایران و عمال داخلی و جاسوسان آنها در داخل خاک ایران و یا در میان لشکر ورشکسته اپوزیسیون مزدور توجه کرد. ولی این توجه به اصل درست پاسداری از حفظ امنیت ملی و تقویت ایران به ویژه از نظر نظامی در برابر دشمنان تا دندان مسلح ایران به این مفهوم نیست که از رسیدگی و توجه به زندگی کارگران و زحمتکشان، فرهنگیان، و گرسنگان نظام نئولیبرالی سرمایه داری سر باز زد و وضعیت اسفناک آنها را که نه امنیت شغلی، نه امنیت آینده، نه امنیت خانوادگی و نه امنیت جانی دارند نادیده گرفت. کسانی که سرانجام از مرزها، تمامیت ارضی و امنیت ملی خارجی ایران دفاع می‌کنند همین نیروی میلیونی مردم هستند که به امنیت داخلی نیاز داشته و باید بدانند در جبهه نبرد ملی و طبقاتی از کدام دست‌آورد های خویش که می‌خواهند آن را برای نسل بعدی به امانت بگذارند دفاع می‌نمایند. کارگر، زحمتکش و یا ایرانی‌ای که خانواده‌اش سر گرسنه بر بالین می‌گذارد توانائی کشیدن ماشه برای حذف دشمن را ندارد. کسی که امنیت خودش تامین نیست نمی‌تواند از امنیت میهن دفاع کند. کسی که ناراضی و گرسنه است و ازدانش و آگاهی کافی هم برخوردار نیست، خطر سقوط بی تفاوتی و حتی همکاری با اجانب منتفی نیست. اگر در جنگ دوازده روزه مردم فراخوان آمریکا و اسرائیل را برای تظاهرات عمومی علیه حاکمیت بر نتابند اما اکنون فضای عمومی داخلی و خارجی تغییر کرده و با کشته سازی که آمریکا و اسرائیل و بطور کل غرب به راه انداخته اند زمینه را برای مداخله نظامی «در حمایت از مردم ایران» فراهم ساخته اند.

ششم: امروز تنها بر اساس مرزهای روشن، خواست تغییر انقلابی و بنیانی در جامعه آنهاست تنها با دست مردم ایران در خدمت کارگران و زحمتکشان معنا و مفهوم پیدا می‌کند و خواست براندازی نظام بدون داشتن این دورنما خواستی در خدمت منافع امپریالیسم، صهیونیسم و مبتنی بر خونخواهی، انتقام‌جویی و قصاص است. در یک کلام یک انسان آگاه بویژه یک انسان کمونیست می‌بایست اولاً در بررسی پدیده‌ها با پرهیز از هرگونه ذهنی‌گری سیاسی و هیجان اجتماعی که روح خرده بورژوازی عجز را بازتاب می‌دهد، از شیوه دیالکتیک پیروی کند، ثانیاً جوامع را از جنبه طبقاتی و تناسب قوا و نه احساسی و شعاری تجزیه و تحلیل نماید تا قادر گردد از شرایط مشخص، تحلیلی مشخص ارائه دهد. طبقه کارگر ایران تنها با

چنین شناختی از تحولات جامعه و با چنین تحلیلی است که می‌تواند تحت رهبری حزبی سرنویشت انقلاب آینده را رقم زند. برای غلبه نهایی بر نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، به حزب انقلابی واحد طبقه کارگر نیاز است. توده مردم و در رأس آن طبقه کارگر بدون تشکل و حزب نیرومندش گوشت دم توپ بورژوازی است. طبقه کارگر بدون سازماندهی و رهبری حزبی ماهیتا کمونیستی قادر به آزادی خویش و سایر ستم‌دیدگان نیست و نخواهد بود. تنها با رهبریت صحیح است که شعارها و مطالبات جنبش، با توجه به توان و درجه آمادگی جامعه و ارزیابی تناسب قوای طبقاتی امکان پیروزی، جلب اکثریت و تحقق دارند. توسل به مطالبات غیر قابل تحقق در شرایط نامناسب فقط ضدانقلاب و دشمنان خارجی ایران را تقویت می‌کند که خواهان تحریم و تجزیه و پاره پاره کردن ایران هستند.*

به دخالت امپریالیستی صهیونیستی... دنباله از صفحه ۱

صهیونیستی علیه دولت ایران پیش برده می‌شود، چیزی جز دروغ‌های ساختگی نیست. ماشین تبلیغاتی امپریالیسم حقیقت را تحریف می‌کند و جای قربانی و جنایتکار را عوض می‌کند. نسل‌کشی در غزه و کشتار مردم در لبنان و یمن و همچنین شکل‌گیری داعش در دمشق، ساخته و پرداخته قدرت‌های امپریالیستی و صهیونیستی و متحدان آن‌هاست.

پنجم: امپریالیسم آمریکا با حملات نظامی به کشورهای خاورمیانه و همسایگان، مردم منطقه را قربانی عملیات تروریستی خود کرده و عامل اصلی تنش و ناامنی در این کشورهاست. وجود ۲۵ پایگاه نظامی آمریکا در خاورمیانه منبع تهدید و نگرانی در منطقه است. تا زمانی که نیروهای نظامی آمریکا در کنار غده سرطانی صهیونیسم در منطقه حضور دارند، مردم منطقه روی صلح و امنیت را نخواهند دید.

حزب ما بارها تأکید کرده‌است که:

تمامی تغییرات سیاسی در ایران، از جمله تغییر رژیم یا سرنگونی آن، امری داخلی است. تنها مردم ایران - و نه هیچ نیروی امپریالیستی یا صهیونیستی - حق تعیین سرنویشت سیاسی ایران را دارند. سرنگونی رژیم کنونی در شرایط فعلی، با توجه به نبود یک نیروی انقلابی و مستقل که در جهت منافع طبقه کارگر و مردم ایران عمل کند، نه تنها سودی ندارد بلکه مبارزه مردم را منحرف کرده و به شکست کامل خواهد کشانید.

مردم شریف ایران!

هوشیار باشید فریب وعده های ترامپ نفوفاشیست و جنایتکار را نخورید!!

مطالبات برحق خود را طرح و صفوف خود را از مزدوران پنهان و آشکار امپریالیست و صهیونیست پاک کنید!!

نه به تجاوز صهیونیستی - امپریالیستی علیه ایران!

دست‌ها از ایران کوتاه باد!

سرنویشت ایران فقط بدست مردم ایران تعیین می‌شود و نه اجانب!

حزب کار ایران (توفان)

۲۰ دی ماه ۱۴۰۴*

علل عقب نشینی ترامپ و... دنباله از صفحه ۱

حاشیه خلیج فارس در گفتگو با خبرگزاری فرانسه از یک تلاش فشرده و اضطراری در ساعات پایانی برای منصرف کردن دونالد ترامپ از حمله نظامی به ایران پرده برداشته‌اند. به گفته یک مقام ارشد سعودی، عربستان سعودی، قطر و عمان رهبری یک دیپلماسی لحظه آخری را بر عهده داشتند تا به «واشنگتن فرصت دهد تهران «نشانه‌هایی از حسن نیت» بروز دهد».

در حال ایران در مقابل تهدیدات نظامی آمریکا جا نزد خود را برای مقابله نظامی آماده کرد. ترامپ در چنین شرایطی چاره‌ای نداشت جز عقب نشینی و آماده کردن خود برای حمله نظامی در فرصت مناسب تر دیگری.

دونالد ترامپ، روز جمعه در گفت‌وگوی کوتاهی که با خبرنگاران حاضر در کاخ سفید داشت، در پاسخ به این سوال که آیا هم‌چنان کمک برای معترضان ایرانی در راه است؟ گفت:

«همان‌طور که می‌دانید ایران دار زدن بیش از ۸۰۰ نفر را لغو کرد. می‌خواستند دیروز بیش از ۸۰۰ نفر را دار بزنند. و من خیلی قدر دان این واقعیت هستم.»

او هم چنین عصر روز جمعه ۲۶ دی ماه در شبکه اجتماعی خودش تروث‌سوشال نوشت: «من خیلی به این واقعیت که تمام اعدام‌های برنامه‌ریزی شده که قرار بود دیروز انجام شوند (بیش از ۸۰۰ مورد از آنها)، توسط رهبری ایران لغو شده است، احترام می‌گذارم. متشکرم! دونالد جی. ترامپ، رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا»

ترامپ همچنین در پاسخ به سوال خبرنگاری مبنی بر اینکه آیا مقامات اسرائیلی و کشورهای عربی او را متقاعد کردند که به ایران حمله نکنند، گفت: «کسی من را متقاعد نکرد. من خودم خودم را قانع کردم. دیروز برنامه داشتند که بیش از ۸۰۰ نفر را اعدام کنند. آنها کسی را اعدام نکردند. آنها اعدام‌ها را لغو کردند. خیلی تاثیرگذار بود.»

در شوک فرو رفتن اپوزیسیون ارتجاعی

بعد از گذشت چند ساعت از بی‌محل‌ی دونالد ترامپ به رضا پهلوی، اپوزیسیون وابسته ایران از وضعیت «التماس برای حمله به ایران» به «شوکه» و افسردگی تغییر وضعیت داد. ترامپ برای دومین بار در یک هفته رضا پهلوی را فاقد ویژگی اداره یک کشور معرفی کرد. در حالی که رسانه‌های آمریکایی و صهیونیستی سرمایه‌گذاری زیادی روی بازسازی او کرده بودند.

اپوزیسیون ارتجاعی در چند هفته اخیر به صراحت از آمریکا برای حمله نظامی به ایران درخواست رسمی کرده بودند، با این استدلال که تغییر در ایران بدون دخالت خارجی را ناممکن می‌دانستند. رضا پهلوی در چندین گفتگو با رسانه‌های فارسی‌زبان وابسته به موساد و رسانه‌های آمریکایی مثل فاکس نیوز با لحنی ملت‌مسانه از ترامپ خواست تا دیر نشده کاری کند.

نشانه دیگر سردرگمی... ادامه در صفحه ۴

به حزب کار ایران (توفان)، حزب طبقه کارگر ایران به پیوندید!

عل عقب نشینی ترامپ و... دنباله از صفحه ۳

اپوزیسیون ارتجاعی سکوت اکثر رسانه‌های فارسی‌زبان وابسته به آنها درباره موضع ترامپ است، و وقتی بی‌بی‌سی فارسی بعد از ۱۰ ساعت موضع علنی رئیس‌جمهور آمریکا علیه رضا پهلوی را پوشش داد با واکنش منفی سلطنت‌طلب‌ها مواجه شد.

ازمنظر حزب واحد طبقه کارگر ایران، حزب کارایران (توفان) و هر ایرانی دمکرات و مستقل و انقلابی و میهن‌دوست رهائی مردم ایران از زیر سلطه نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی در ایران تنها با نیروی مردم ایران، با تکیه به زحمتکشان جامعه به مثابه نیروی عمده‌ی تحول و تکامل در ایران مقدور است. باید روحیه تکیه به نیروی خود را تقویت کرد. مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی که سدی در مقابل سازماندهی و تشکل مستقل طبقه کارگر است باید در کادر منافع عموم مردم زحمتکش ایران به پیش برد و نه در کادر منافع امپریالیسم و صهیونیسم جهانی و گدایی‌های راهی از درگاه دولت نفوذاشیست آمریکا. هم باید با بی‌عملی و هراس مردم از سلطه نظام و سرکوب داخلی مبارزه کرد و هم با نظریات کسانی که موجبات سرسپردگی و جاسوسی برای نظام امپریالیستی بزرگترین تروریست دولتی جهان را فراهم می‌کنند ولی در عین حال خود را «دمکرات و آزادیخواه» نیز جلوه می‌دهند!

با اتکا به نیروی کارگران و زحمتکشان به پیش!

تبغات نتولیبوریسم در... دنباله از صفحه ۹

مدرسه غیردولتی مشغول به تحصیل هستند. این رقم نشان‌دهنده گستردگی قابل توجه این بخش است. متوسط شهریه مدارس غیرانتفاعی در شهرهای بزرگ به رقمی بین ۲۰ تا ۱۰۰ میلیون تومان و حتی بسیار بیش‌تر در پایتخت و مراکز استان‌ها می‌رسد. این در حالی است که حداقل دستمزد رسمی سال ۱۴۰۳ حدود ۱۱ میلیون تومان تعیین شده است. این یعنی حتی برای یک خانواده تک‌دست‌مزد با درآمد حداقلی، هزینه تحصیل یک فرزند در چنین مدرسه‌ای به کلی غیرممکن است. گزارش‌های اقتصادی حاکی از آن است که بیش از ۶۰ درصد از جامعه ایران زیر خط فقر نسبی زندگی می‌کنند. این آمار در تضاد کامل با هزینه‌های گزاف مدارس غیردولتی قرار دارد و نشان می‌دهد این مدارس تنها در دسترس قشر محدودی از جامعه (قشر متوسط به بالا و سرمایه‌داران) است. اگرچه ادعا می‌شود مدارس غیردولتی از بودجه دولت استفاده نمی‌کنند، اما آنها از زیرساخت‌های عمومی کشور (مانند زمین‌های اختصاصی با قیمت مصوب، معافیت‌های مالیاتی، استفاده از نیروی کار تربیت‌شده در دانشگاه‌های دولتی و...) بهره‌مند می‌شوند. در واقع، منابع عمومی به صورت مستقیم و غیرمستقیم در خدمت انباشت سرمایه بخش خصوصی قرار می‌گیرد.

خلاف نیست اگر ادعا شود که نهادهای اجتماعی مانند آموزش و پرورش، در جوامع سرمایه‌داری، در خدمت «بازتولید ایدئولوژیک» و «بازتولید نیروی کار» هستند.

ورود بخش خصوصی به این عرصه، این نقش را تشدید و شفاف‌تر می‌کند: مدارس غیرانتفاعی با ایجاد یک نظام آموزشی دوگانه، شکاف طبقاتی را نهادینه می‌کنند. فرزندان کارگران و محرومان در مدارس دولتی با امکانات محدود، برای ایفای نقش آینده خود به عنوان نیروی کار ارزان و غیرمتخصص تربیت می‌شوند. در مقابل، فرزندان سرمایه‌داران و طبقه حاکم، در محیطی مجهز با امکانات فوق‌برنامه، زبان خارجی و شبکه‌های ارتباطی اجتماعی آموزش می‌بینند تا به عنوان مدیران، سرمایه‌داران و نخبگان آینده، جایگاه طبقاتی والدین خود را بازتولید کنند. آموزش از یک حق انسانی به یک کالا تبدیل می‌شود که ارزش مبادله‌ای (قیمت شهریه) دارد. این کالائی‌سازی منجر به استثمار مضاعف می‌گردد:

خانواده‌های طبقه کارگر و متوسط، برای فرار از کیفیت پایین مدارس دولتی، ناچار به پرداخت بخش عظیمی از درآمد خود به این سیستم می‌شوند که در واقع انتقال ارزش اضافه از جیب آنان به حساب نظام آموزشی خصوصی است. در این مدارس، معلم به یک «کارگر آموزشی» تبدیل می‌شود که نیروی کار خود را به مالک مدرسه (سرمایه‌دار) می‌فروشد. فشار برای رضایت «مشتری» (والدین و دانش‌آموز)، افزایش ساعات کار، کاهش امنیت شغلی و قراردادهای موقت، همگی اشکال مختلف استثمار نیروی کار هستند که ارزش اضافه‌ای را برای صاحب سرمایه ایجاد می‌کنند.

سیستم دوگانه آموزشی با ایجاد امتیازات ویژه برای یک اقلیت، حس مشترک «منافع عمومی» را تضعیف می‌کند. والدینی که توان مالی دارند، انگیزه خود را برای پیگیری و بهبود کیفیت مدارس دولتی (که متعلق به همه است) از دست می‌دهند، چرا که مشکل خود را «خرید» کرده‌اند. این امر مبارزه جمعی برای احقاق حق آموزش رایگان و باکیفیت را تضعیف می‌کند.

خصوصی‌سازی آموزش، صرفاً یک خطای سیاستی نیست؛ یکی از وجوه ایدئولوژیک و ساختاری است که ریشه در تسلیم شدن در برابر منطق کالائی و سرمایه‌دارانه دارد. این پروسه، به جای آنکه ابزار برابری و پیشرفت همگانی باشد، به موتور محرکه بازتولید نابرابری، تشدید شکاف طبقاتی و تخریب بنیان‌های همبستگی ملی تبدیل شده است. آموزش نباید میدان مسابقه دارائی‌های مالی والدین، بلکه باید عرصه رقابت استعدادها و خلاقیت‌های فرزندان ملت باشد. از منظر منطق توده‌ها، تنها راه خروج از این بحران، ایستادگی بر سر اصل آموزش رایگان، همگانی و باکیفیت برای همه به عنوان یک حق اساسی است. این امر مستلزم توقف گسترش مدارس غیردولتی، تزریق منابع بیش‌تر به مدارس دولتی و بازپس‌گیری آموزش از چنگال منطق سوداگرانه و بازگرداندن آن به آغوش مردم است. توجه داشته باشید که هرگونه عدالت‌خواهی واقعی، از دروازه‌های مدرسه آغاز می‌گردد.

درست است که سه رکن آموزش، سلامت و معیشت، پایه‌های ستون‌های جامعه‌ای متعادل و عادلانه هستند. هنگامی که دستبرد به هر یک از این ارکان زده می‌شود، این نه تنها آن رکن خاص، بلکه کرامت انسانی و حق حیات را نشانه می‌رود. نظام سلامت کشور ما، قربانی همان منطق غلطی شده است که پیش‌تر آموزش را به ورطه نابودی کشاند: منطق کالائی‌سازی و تبدیل خدمات عمومی به بازاری برای سودآوری.

در یک جامعه سالم، دسترسی به خدمات درمانی یک

حق همگانی است که تحقق آن نشانه بلوغ اخلاقی و اجتماعی آن جامعه است. اما در چند دهه گذشته، ما شاهد یک تغییر پارادایم مخرب بوده‌ایم: تبدیل این حق به یک «کالا» که در بازار آزاد و بر اساس توانایی پرداخت، خرید و فروش می‌شود. این یعنی کیفیت درمان شما، نه بر اساس شدت بیماری، که بر اساس کلفتی کیف پول شما تعیین می‌شود. این یعنی یک بیمار ثروتمند می‌تواند بهترین پزشکان و جدیدترین تجهیزات را «بخرد»، در حالی که یک بیمار کم‌درآمد ممکن است به دلیل ناتوانی در پرداخت، درمان ضروری خود را به تعویق بیندازد یا به کلی از آن محروم بماند. این دیگر «درمان» نیست؛ یک معامله است - و اغلب یک معامله ناعادلانه.

بیمه‌های پایه، روز به روز از پوشش خدمات ضروری عقب‌نشینی کرده‌اند و هزینه‌های کمرشکن مستقیم بر دوش مردم افزایش یافته است. آمارها نشان می‌دهند سهم پرداخت از جیب مردم در ایران بسیار بالاتر از استانداردهای جهانی است که اقتصاد خانه را به ورطه فقر می‌کشاند. بیمارستان‌ها و کلینیک‌های خصوصی لوکس، با هزینه‌های نجومی، در کنار بیمارستان‌های دولتی فرسوده و کم‌بودجه قد علم کرده‌اند. این یک نظم بهداشتی کالایی، سیستم دوگانه و تبعیض آشکار ایجاد کرده است: یک سیستم دوگانه که در آن کیفیت زندگی و مرگ شما به طبقه‌ی اقتصادی‌تان گره خورده است. همانند دیگر بخش‌ها، شبکه‌های انحصاری در واردات دارو و تجهیزات پزشکی نیز شکل گرفته‌اند که با متورم کردن قیمت‌ها و اخذ رانت، هزینه‌های نظام سلامت را به طور صناعی بالا برده و بار آن را بر دوش مردم می‌گذارند. هزاران خانواده هر ساله به دلیل هزینه‌های درمانی یک عضو، زیر خط فقر رانده می‌شوند یا وام‌های سنگین می‌گیرند. بیماری، به یک عامل اصلی ورشکستگی اقتصادی خانوار تبدیل شده است. افرادی که توانایی پرداخت ندارند، از مراجعه به پزشک خودداری می‌کنند، غربالگری‌ها را انجام نمی‌دهند و درمان را به تعویق می‌اندازند. این منجر به مرگ‌های زودرس و زنج‌های غیرضروری می‌شود که در یک سیستم سلامت عادلانه به هیچ‌وجه قابل قبول نیست. هنگامی که مردم بینند پزشک و بیمارستان به دنبال حداکثرسازی سود هستند، اعتماد مقدس بین پزشک و بیمار که پایه نظام درمانی است، از بین می‌رود.

نظام سلامت، خط قرمز هر جامعه‌ای است. هنگامی که درمان به یک کالا تبدیل شود، یعنی جامعه در عمیق‌ترین سطح خود - یعنی در مواجهه با بیماری و مرگ - عدالت را نقض کرده است.

بحران سلامت، جدا از بحران‌های آموزش و معیشت نیست. اینها همه حلقه‌های یک زنجیره‌ی به هم پیوسته‌اند که از یک منطق اقتصادی غلط سرچشمه می‌گیرد: منطقی که سود را بر انسان، و انباشت سرمایه را بر رفاه جمعی ترجیح می‌دهد. راه نجات، بازگشت به اصل است: بازتعریف سلامت به عنوان یک حق همگانی و غیرقابل خرید و فروش. این مستلزم یک اراده سیاسی قوی برای تقویت بیمه‌ی همگانی، سرمایه‌گذاری در بخش دولتی، مبارزه با فساد در دارو و تجهیزات، و قرار دادن سلامت مردم - و نه سود - در کانون هر سیاست‌گذاری است. بدون این چرخش رادیکال، شاهد عمیق‌تر شدن شکاف‌ها و رنج هرچه بیشتر آسیب‌پذیرترین اقشار جامعه خواهیم بود.*

حماس رهبر رهائی بخش مردم فلسطین بر ضد اشغالگری و تجاوز است

بنیانه پلاتفرم کمونیستی نروژ... دنباله از صفحه ۹

تروریستی کرد، مورد استقبال قرار گرفته است. بنیامین نتانیاهو، قاتل کشتار جمعی، آن قدر بی شرم است که «قتل عام» معترضان توسط رژیم ایران را محکوم می کند. هیچ تردیدی وجود ندارد که موساد و سیا به طور عمیق در دامن زدن به این اعتراضات برای تحقق تغییر رژیمی که بیش از چهل سال برای آن تلاش کرده اند، دخیل هستند. مایک پومپئو، رئیس پیشین سیا، در ۲ ژانویه در شبکه X نوشت: «سال نو مبارک به همه ایرانیانی که در خیابان ها هستند. همچنین به هر مأمور موسادی که در کنار آن ها قدم می زند.....»

بدون یک جنبش مبارز کارگری با رهبری سیاسی انقلابی، ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی، هیچ چشم اندازی برای یک ایران دموکراتیک و پیشرو وجود ندارد. جایگزین کردن خامنه ای با پهلوی فقط به این معناست که دولت صهیونیستی یک پایگاه دیگر برای پروژه «فضای حیاتی» خود به دست می آورد.

تحولات سیاسی در ایران، از جمله مسئله تغییر رژیم، امری است که تنها مردم ایران باید درباره آن تصمیم بگیرند - و نه هیچ کس دیگر. هیچ قدرت امپریالیستی یا صهیونیستی حق دخالت در امور ایران یا تعیین سرنوشت سیاسی آن را ندارد!

پلاتفرم کمونیستی نروژ

۱۳ ژانویه ۲۰۲۶

اقدام سلطه جویانه امپریالیسم... دنباله از صفحه ۹

کشورها را یکی پس از دیگری پایمال می کند. فراموش نکرده ایم که تجاوز وحشیانه به عراق در ۲۰۰۳ با بهانه دروغین سلاح کشتار جمعی در این کشور، که هرگز پیدا نشد، ولی در اصل برای سلطه بر ذخایر نفتی آن بود (که به قول «دیگ چینی»: «اشتباهاً زیر زمین های عراق قرار گرفته»!!) صورت پذیرفت و جنایت آفرید.

امروز نیز حمله به ونزوئلا و ربایش مادورو رئیس جمهور قانونی و مشروع نیز با همان شیوه منتها به بهانه واهی «تروریسم مواد مخدر» انجام گرفت. در صورتیکه طبق آمار منابع بین المللی، و حتی آمریکایی، در ونزوئلا تنها ۱ درصد از مصرف کوکائین ایالات متحده تولید می شود.

وانگهی اگر مسئله قاچاق مواد مخدر دلیل ربودن ما دورو بود، چرا ترامپ رئیس جمهور پیشین هندوراس، که به قاچاق صدها تن مواد مخدر به آمریکا محکوم شده بود را آزاد کرد؟!

بر کسی پوشیده نیست که گانگسترهای آمریکایی با نقض آشکار حقوق بین الملل رئیس جمهور یک کشور مستقل، منتخب مردم را ربودند. امری که جهان برای اولین بار با آن مواجه گشته است. امپریالیسم بی آبروی آمریکا به عنوان «دزد سر گردنه» که آدم ربایی را نیز در کنار سایر دزدیها به برنامه خود افزوده است، جنگ افروزی می کند، کشورها را شخم می زند، مردم آن را نابود و آواره می سازد و... حق عضویت در هیچ سازمان بین المللی، بویژه سازمان ملل را ندارد، تا چه رسد به برخورداری از حق وتو!

هدف بعدی ترامپ گرینلند است.

مایلم که چهره و استدلالات سران اروپا بویژه استارمر، مرتس و ماکرون را بعد از اشغال احتمالی گرینلند که تحت الحمایه دانمارک است، ببینیم و بشنویم. آیا کماکان مانند غلامان حلقه به گوش امپریالیسم آمریکا به سلطه طلبی آنها لبیک خواهند گفت؟ یا اینکه مخالفت خواهند کرد و به این ترتیب سنگ بنای فروپاشی ناتو را خواهند گذارد. «جفری ساکس» در این رابطه می گوید: نمی دانم اروپا چه احساسی خواهد داشت، وقتی ایالات متحده آمریکا به گرینلند حمله کند زیرا خیلی خیلی محتمل است که این اتفاق بیافتد. یک روز ترامپ خواهد گفت: «ما یک وضعیت اضطراری ملی داریم و باید گرینلند را اشغال کنیم.» زیرا گرینلند دارای منابع زیر زمینی فراوان است و آمریکا در رقابت با چین و روسیه به منابع انرژی فسیلی و خاک های نایاب و گران بها نیاز مبرم دارد.

روز ۱۴ ژانویه ترامپ علناً به جهانیان اعلام کرد که گرینلند از آن ماست و در صورت نیاز آن را اشغال خواهد کرد. زیرا: گرینلند نه تنها نفت و گاز که عناصر خاکی کمیاب، سنگ آهن، طلا، الماس، یاقوت، اورانیوم و آلومینیوم دارد.

و اما دلیل اصلی تجاوز امپریالیسم آمریکا به ونزوئلا

به دیده ما یکی از دلایل اصلی تجاوز آمریکا به ونزوئلا در تاریخ دلار و ضعف کنونی آن نهفته است. در سال ۱۹۴۵ آمریکا که از جنگ جهانی دوم تقریباً بی آسیب بیرون آمده بود، در «برتون وودز» پیشنهاد «دلار به مثابه ارز مبادلاتی با پشتوانه طلا» را به تصویب متفقین و چند کشور دیگر رساند. اما بعد از شکست در جنگ ویتنام که ورشکستگی گریبان او را می فشرد و راه چاره را کماکان در چاپ بی رویه دلار می دید، نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکا در ۱۵ اوت ۱۹۷۱ قابلیت تبدیل دلار به طلا را یکطرفه فسخ کرد و دلار به کاغذ پاره سبز بدل شد.

در سال ۱۹۷۴ «هنری کیسنجر» به عربستان سعودی که بزرگترین ذخایر نفتی جهان را در اختیار داشت رفت و از آنها خواست که زین پس نفت را در ازای دلار بفروشند و آمریکا در مقابل، امنیت این کشور را تضمین می کند!

شیوخ جبون و شکمباره عربستان نیز زیر بار این پیشنهاد رفتند. به این ترتیب پترودلار پدید آمد و دلار برای ۵۰ سال به پشتوانه نفت عربستان چاپ شد و آمریکا نیز با ایجاد ۲۵ پایگاه نظامی در منطقه خلیج فارس - و نه تنها در آنجا بلکه در جهان - اقدام به ایجاد بیش از ۸۰۰ پایگاه نظامی کرد.

اما از بعد از سر بر آوردن «جنوب جهانی» به همت کشورهای عضو در بریکس، سازمان همکاری های شانگهای، اوراسیا و ... گسترش مبادلات تجاری از طریق یوان - واحد پول چین - یا روبل - واحد پول روسیه - و یورو و نیز تشکیل «بانک توسعه نوین» به مثابه یک موسسه مالی بین المللی، با هدف تامین نیازهای مالی کشورهای عضو بریکس و سایر کشورهای در حال توسعه، و بالاخره تبدیل بخشی از

ذخایر ارزی کشورهای جهان از دلار به طلا، یورو و ... همه و همه باعث ضعف روزافزون دلار گشته است. حتی امروز عربستان که روزگاری فرمانبر بی چون و چرای امپریالیسم آمریکا بود، علناً درباره فروش نفت در ازاء «یوان» صحبت می کند. ایران، روسیه، هند و ... مدتهاست که با ارزیابی غیر از دلار مبادله کالا می کنند.

چین از سال ۲۰۱۵ (سی آی پی اس) «سیستم پرداخت بین بانکی خارج از چین» را با ۴۸۰۰ بانک در ۱۸۵ کشور برای جایگزینی با «سوئیفت»، ساخت. امروز بریکس عملاً سیستم پرداختی دلار را دور می زند. لذا عضویت ونزوئلا با ۲۰۳ میلیارد بشکه نفت (بزرگترین ذخیره نفتی جهان) می تواند روند تضعیف دلار را تسریع کند. ونزوئلا مدتهاست که تقاضای عضویت در بریکس را داده است. ونزوئلا حتی بیشتر از عربستان سعودی نفت دارد. این کشور ۲۰ درصد از نفت کل جهان را در اختیار دارد. دولت ما دورو حتی نفت را در قبال یوان می فروشد. این کشور در سال ۲۰۱۸ علناً به گوش جهانیان رساند که قصد دارد «خود را از دلار آزاد کند» و از آن پس نفت را به یوان روبل، یورو و ... فروخت.

به دلایل فوق، دلار که از سال ۱۹۷۴ در اثر توافق یاد شده با عربستان به پترودلار تبدیل شده بود، بتدریج از حیز انتفاع ساقط و روز به روز با بحران بیشتری روبرو شد. به همین دلیل آمریکا دیگر قادر نخواهد بود که بطور نامحدود اسکناس چاپ کند و کشورهای دیگر برایش کالا تولید کنند! پترودلار برای آمریکا در درجه اول اهمیت قرار دارد.

حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ نه به خاطر سلاح کشتار جمعی که به خاطر فروش نفت از سال ۲۰۰۰ به یورو بود.

پس از سلطه آمریکا به عراق، فروش نفت این کشور فوراً به دلار بازگشت.

قذافی می خواست «ارز آفریقایی» با پشتوانه طلا، تحت نام «دینار طلا» را به جای دلار برای تجارت با نفت پایه گذاری کند. ایمیل لو رفته «هیلاری کلینتون» گواه زنده ای است که آمریکا به همین دلیل از طریق ناتو و اعضای آن به ویژه فرانسه، لیبی را در ۲۰۱۱ شخم زد، قذافی را با خنجر به قتل رساند و کشور را به بازار علنی برده مبدل کرد.

حال نوبت به ما دورو رئیس جمهور قانونی و منتخب مردم ونزوئلا رسیده است. آنها با حمله و تجاوز نظامی به ونزوئلا که دارای ۵ برابر نفت عراق و لیبی با هم است، قصد دارند پشتوانه جدیدی برای دلار به کف آورند. مادورو باید به زندان افتد چون او نفت را به یوان می فروخت، تقاضای عضویت در بریکس داده بود، با چین، روسیه، ایران، کوبا، نیکاراگوئه و ... شریک تجاری است...

ونزوئلا نفت را نه تنها با یوان، بلکه با یورو و هر ارز دیگری معامله می کرد.

آنها برای دور زدن سوئیفت مستقیم با چین مبادلات تجاری و ارزی ایجاد کردند.

این کشور غنی می توانست ده ها سال بدون دلار اقتصاد خود را بر پا نگاه دارد. و این خاری بود در چشم امپریالیسم آمریکا که سیستم مالی اش به پترودلار... ادامه در صفحه ۶

تئوری «مبارزه دو قطب ارتجاع»، تئوری صهیونیستی امپریالیستی برای تخطئه مبارزه ملی مردم است

اقدام سلطه جوینان امپریالیسم... دنباله از صفحه ۵

وابسته است.

«ریکاردو» خبرنگار اماراتی معتقد است که «پترودلار برای هژمونی آمریکا مهمتر از ناوهای هواپیمابر است.» لذا صدام که نفت را به یورو می فروخت، قذافی که با ارز آفریقایی -دنیار طلا- معامله می کرد، و مادورو که با هر ارزی غیر از دلار معامله می کرد، باید سرنگون شوند تا دلار نجات یابد! و اکنون کاندیداهای بعدی، ایران، گرینلند، و ... هستند و این رشته سر دراز دارد.

امپریالیسم جنایتکار و غارتگر آمریکا برای تصاحب نفت دلیل دیگری هم دارد که «استیون میلر» مشاور امنیت داخلی آمریکا حدود یک ماه پیش آن را علنی ساخت: «عرق نبوغ و زحمت آمریکایی ها صنعت نفت ونزوئلا را ایجاد کرد. مصادره استبدادی آن بزرگترین دزدی ثبت شده از ثروت و اموال آمریکا بوده است.»

به این ترتیب هر منبعی که در جهان توسط کشورهای مستقل ملی شده است (از جمله نفت ایران توسط دکتر مصدق) دزدی به حساب می آید!!

به کوری چشم امپریالیسم آمریکا جنوب جهانی در حال رشد است و پترودلار در حال مرگ. روسیه از زمان جنگ اوکراین نفت را به روپل می فروشد، اعضای بریکس و شانگهای نیز با روپل، یوان، یورو و ... معامله می کنند. خلق نیکاراگوئه نیز زنده است و برای حفظ استقلال ملی و کرامت و آزادی خود دست از مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا نشسته است. همانگونه که در بالا اشاره رفت حتی عربستان این نوکر دیرینه آمریکا امروزه به بریکس پیوسته و آماده معامله با یوان است. بریکس و در راسش چین و روسیه دلار و «سوئیفت» را دور می زنند.

پروژه (ام بریج) (یک ابتکار بین المللی که توسط بانک تسویه حسابهای بین المللی (بی آی اس) و چند بانک مرکزی مانند چین، تایلند، امارات و هنگ کنگ برای ایجاد یک پلتفرم پرداخت فرامرزی طراحی شده است) به بانک های مرکزی اجازه می دهد معاملات را به ارزهای محلی تسویه کنند. این آن روندی است که تجاوزاتی نظیر حمله به ونزوئلا باید آن را متوقف کند نه «توقف تروریسم مواد مخدر» که قاچاقچیان ونزوئلایی تنها ۱ درصد از کورکائین آمریکا را تامین می کنند. در واقع تجاوز به ونزوئلا اخطار به سازمان های بریکس، شانگهای، اوراسیا و یا هر کشوری که با دلار سالاری مقابله کند میباشد. پیام امپریالیسم آمریکا اینست: اگر دلار را به چالش بکشی با بمباران های ما طرفی!!

بدیده ما چنین رفتار خشن و زورگویا نه ای بدون تردید روند دلارستیزی را تشدید خواهد کرد و نه کند. به دیده ما عراق، لیبی و ونزوئلا آخرین تلاش های امپریالیسم آمریکا است. در جهانی که بریکس در آینده نه چندان دور نیمی از اقتصاد جهان را در اختیار دارد و بیش از نیمی از جمعیت جهان را در برمی گیرد. دیگر نمی توان با بمب و آدم ربایی به سلطه و غارت و دزدی ادامه داد. امروز جنوب جهانی به این اجماع رسیده است که سلطه دلار باید به پایان برسد، استقلال ملی، تمامیت ارضی و استقلال اقتصادی باید حفظ شود. دیگر نمی توان پترودلار را با

خوشنوت به بیش از نیمی از جهان، که مسیر دیگری را برگزیده است به زور بمب حقه کرد.

دلار ثابت کرده است که کاغذ پاره ای بی پشتوانه بیش نیست. اینکه دولت امپریالیستی و نفوفاشستی ترامپ «شمشیر را از روسته است» نشانه آن است که دلار دیگه نمی تواند بر اساس پشتوانه و قدرت خود در عرصه جهانی رقابت کند. زمانی که در منگنه بحران قرار می گیری و مجبور می شوی با بمباران و آدم ربایی خود را از آن برهانی، به این معنی است که در شرف مرگ هستی! ونزوئلا آغاز تهاجم نیست، بلکه ته خط است

اکنون «دلسی رودریگز» به موجب قانون و تصمیم دیوان عالی ونزوئلا با یادکردن سوگند، رئیس جمهور وقت این کشور شد.

معترضان در خیابان های کاراکاس و دیگر شهرها فریاد می زنند که مادورو به صورت دموکراتیک انتخاب شده است و ما اجازه نخواهیم داد امپریالیسم آمریکا، دولتی دست نشاندۀ در ونزوئلا جایگزین دولت مادورو کند. آنها عهد می بندند که از حاکمیت ملی ونزوئلا دفاع کنند. به مادورو پیام داده اند که: «مقاومت کن! این مردم قیام خواهند کرد. ما آماده مبارزه هستیم.» «ما نمی خواهیم رئیس جمهور قانونی کشور گروگان باشد» «این نقض حاکمیت و نزول است. او باید اینجا باشد و کارش را انجام دهد.» آنها در خیابان ها فریاد میزنند «اینجا هیچکس تسلیم نمی شود!» «ما خواهان بازگشت فوری مادورو هستیم» «ما اجازه نخواهیم داد دونالد ترامپ منابع ملی ما را تصاحب کند.» و با صدای رسا می گویند: «تا زمان آزادی رئیس جمهورمان ما دور و همسرش، سیلیا فلورس، در خیابان ها می مانیم. تظاهرات مردم و ونزوئلا در پشتیبانی از مادورو و محکوم کردن امپریالیسم آمریکا قطع نمی شود.*»

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و تاسیسی اسرائیل (۱)

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پس از جنگ جهانی و ضربات هولناکی که به کادرهای حزب کمونیست شوروی که در صفوف نخست جبهه ضدفاشیستی می جنگیدند وارد شده بود، پس از آنکه با زمین سوخته‌ای روبرو شد که نازی‌ها در شوروی به جای گذارده بودند و ۲۷ میلیون مردم شوروی را به قتل رسانده بودند، پس از اینکه پایان دسیسه امپریالیست‌ها در تجاوز نازی‌ها به شوروی به مفهوم دست کشیدن از توطئه علیه اتحاد شوروی نبود و ارتش‌های متفقین و به ویژه آمریکا هر لحظه حاضر بودند با بسیج مجدد نازی‌ها آنها را بر ضد اتحاد شوروی به کار بگیرند تا برنامه شکست خورده و ناتمام خود را با موفقیت به پایان برسانند، باید ساختمان سوسیالیسم را تکمیل می کرد. شوروی سوسیالیستی باید یک سیاست خارجی مدبرانه را اتخاذ می کرد که با تکیه احساس تنفر انسان‌ها نسبت به جنگ امپریالیستی و عذاب وجدان‌ها از آن همه جنایات

تکان دهنده سرمایه‌داران، کنسرن‌ها و کارتل‌ها و ممالک امپریالیستی راه پیشگیری از جنگ مجدد را هموار سازد و خطر تجاوز به شوروی را به حداقل برساند. اتحاد جماهیر شوروی پس از جنگ، سیاست صلح را اتخاذ کرد. کمونیست‌ها در تمام جهان برای حفظ صلح که بسیج مردم برای مانع از تجاوز به شوروی بود سازمان یافتند و جنبش عظیمی برای جلوگیری از جنگ فراهم آمد. این سیاست از طرف شوروی در اروپای شرقی و میانه اجراء شد. آنها با پذیرش بی طرفی اتریش خاک اتریش را ترک کردند. پیشنهاد دادند که آلمان متحد و بی طرف به وجود آید که مورد طرد آمریکا و انگلیس و فرانسه قرار گرفت. انگلیس‌ها خواهان آن بودند که باید آلمان را از کشور صنعتی به کشاورزی بدل کرد. تنها مخالفت استالین از این فاجعه جلوگیری کرد. امپریالیست‌ها از همان بدو کار در امر پیشنهادات صلح آمیز شوروی‌ها اخلال می کردند و در تلاش بودند تا با استخوان لای زخم گذاردن همیشه امکان فشار به شوروی و خطر حمله به آن را زنده نگاه دارند. جنگ گرم به جنگ سرد بدل شد. کمونیست‌ها با سیاست صلح خویش دست امپریالیست‌ها را در همه جهان باز کردند و فرصت تنفس به شوروی‌ها دادند تا به ترمیم خرابی‌ها پردازند. حزب کمونیست آلمان در اسنادی که در این زمینه منتشر کرده است از جمله به مسئله به رسمیت شناختن اسرائیل توسط رفقای شوروی می پردازد. چون از این حربه ضدکمونیست‌ها همیشه برای تحریک احساسات ضدشوروی استفاده می کردند و می کنند حزب کار ایران (توفان) لازم دید در این زمینه به اسناد رفقای آلمانی منتشره در سال ۱۹۷۹ رجوع کند:

پاره‌ای خوانندگان که در مورد مسایل سیاسی مطلعند شاید اکنون بپرسند: «خوب. آنچه شما می نویسد برایمان روشن است، خط‌مشی‌ای از میان انبانی از دروغ برایمان روشن می‌شود که سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی را تعیین کرد.»

لیکن ممکن است شماری از افراد بپرسند، این چگونه است که اتحاد شوروی موافق تاسیس اسرائیل بود؟

امروز انسان‌های زیادی برخلاف شاید ۲۵ سال پیش (از هنگام انتشار این کتاب- توفان) می‌بینند که اسرائیل یک دولت متجاوز و نسل کش است که همسایگان خود را بمباران می‌کند، اعراب در داخل کشور را مورد تعقیب قرار می‌دهد، کاملاً با آمریکا همکاری می‌کند. شوروی چگونه می‌تواند تاسیس یک چنین دولتی را به حساب مردم فلسطین تائید کند؟

به عنوان آخرین مطلب در سیاست خارجی اتحاد شوروی در تحت رهبری استالین به مسئله اسرائیل توجه کنیم.

ما خواهیم دید که در آنجا نیز همان خط‌مشی سیاسی که در اروپای میانه و شرقی و مثلاً در آلمان یعنی مبارزه برای صلح و استقلال و همکاری وجود داشت بروز می‌کند.

در وهله اول این استدلال را که بلشویک‌ها می‌خواستند از شر یهودیان خلاص شوند می‌توان به استناد ارقام بی اعتبار کرد.

از ۲۵۶۲۰۰۰ یهودی... ۱۵۱۰۰۰ در صفحه ۷

دست امپریالیسم، صهیونیسم و متحدان تروریستان از ایران کوتاه باد!

اتحاد جماهیر شوروی... دنباله از صفحه ۶

فراری در سال‌های ۱۹۴۳-۱۹۳۵ تنها ۱۹۳۰۰۰۰ یا ۷۵/۳ درصد شهروندان یهودی اتحاد جماهیر شوروی زندگی نوینی یافتند. اتحاد جماهیر شوروی هیچگاه مهاجرت شهروندان یهودی اتحاد شوروی را به سایر مناطق جهان تشویق نکرد حتی به فلسطین (البته در دوران روی کار آمدن روزیونیست‌ها در شوروی وضع بکلی فرق کرد. شوروی روزیونیستی به یکی از وارد کنندگان صهیونیست‌های یهودی از روسیه به اسرائیل شد که پایه‌های احزاب فاشیستی اسرائیل را تشکیل می‌دهند- توفان). شوروی تنها دولت مقتدر بود که در نیمه دوم سال‌های ۴۰ زمانی که مسئله خاور نزدیک بحرانی شد، به هیچکدام از طرفین درگیر اسلحه تحویل نداد.

این واقعیات موضع مستقل و نه موضعی که ناشی از علایق سودجویانه باشد را در مسئله برخورد به اسرائیل به اثبات می‌رساند.

وضعیت آروز فلسطین چگونه بود؟

این وضعیت قبل از هر چیز از تسلط استعماری بریتانیای کبیر که از طرف جامعه ملل در سال ۱۹۲۳ قیمومیت فلسطین را دریافت کرده بود، حکایت می‌کرد.

پیرامون وضعیت عمومی خاور نزدیک بعد از کنفرانس صلح ۱۹۱۹:

کنفرانس صلح سال ۱۹۱۹ به هر حال پادمان ورسای و پیمان راجع به جامعه ملل- با یاه گوئی‌های خوش آهنگ در مورد تعهدات ملل پیشرفته در قبال ملل کمتر پیشرفته، و همچنین مجددا در مورد حق خود تعیینی سرنوشت، لیکن بدون تعیین موازینی در مورد وضعیت خاور نزدیک را به وجود آورد. آنجا ارتش‌های اشغالگر که در آخر جنگ همچنان در مناطق تحت اشغالشان باقی ماندند. بریتانیایی‌ها در مصر، فلسطین، سوریه و بین النهرین (مزیوتانین)، اعراب تحت رهبری فیصل در حجاز با کنترل مرکز عرستان و تدمشق.

پس از مدت کوتاهی بریتانیا و فرانسه نقشه سیاسی منطقه را چنان برهم زدند که تنش‌ها و انفجارات آتی حتی بدون مسئله فلسطین اجتناب ناپذیر می‌بود. در پایان سال ۱۹۱۹ بریتانیا بیروت و سواحل لبنان را به سپاهیان فرانسه واگذار کرد و قیمومیت سوریه در اختیار ژنرال فرانسوی گوار قرار گرفت.

وضعیت جدید به اعراب نشان داد که متفقین دقیقاً پادمان سایکس- پیکو را که وجود آنرا بدون وقفه در مقابل حسین و پسرش فیصل با پرگوئی تکذیب می‌کردند، اکنون به اجراء گذارده‌اند. (پادمان سایکس- پیکو مورخ ۱۶ ماه مه ۱۹۱۶ یک توافقنامه سری میان دول بریتانیای بزرگ و فرانسه بود که در آن مناطق نفوذ در منطقه خاورمیانه و نزدیک میان فرانسه و بریتانیا پس از جنگ جهانی اول تعیین شده بود. این پیمان در نوامبر ۱۹۱۵ میان دیپلمات فرانسوی فرانسویس ژرژ پیکو و دیپلمات انگلیسی مارک سایکس توافق شده بود. بر اساس این قرار داد بریتانیا تسلط بر اردن امروزی، عراق و مناطق پیرامون حایفا را کسب کرد. فرانسه می‌باید تسلط بر جنوب شرقی ترکیه، شمال عراق، سوریه و لبنان را به دست آورد. هرکدام از این دول حق داشتند در داخل مناطق

نفوذ خود حد و مرزهای ممالک مورد نظر خود را تعیین کنند. منطقه‌ای که به نام فلسطین نامیده شد باید تحت اداره بین‌المللی قرار می‌گرفت- توفان).

اعراب دست به شورش برداشتند در اورشلیم (بیت المقدس) و جافا ناآرامی‌های یهودی‌ستیزانه آغاز شد. کنگره ملی اعراب در دمشق فیصل را به عنوان پادشاه سوریه و برادرش عبدالله را به پادشاهی عراق برگزید.

بریتانیا و فرانسه علیرغم تغییرات جزئی، به سیاست برنامه‌ریزی شده خود ادامه دادند. پس از توافق در سان رمو در ماه اوت ۱۹۲۰ ترکیه امضای خود را زیر پادمانی نهاد که بر اساس آن سوریه، بین‌النهرین، عرستان و مصر از قیمومیت دولت عثمانی خارج شدند.

تمامی این توافقات (با تغییرات جزئی) مجددا در سال ۱۹۲۳ یکبار دیگر در لوزان تأیید گردید.

بریتانیا قیمومیت مصر و کنترل عراق را که از مناطق بغداد، بصره و موصل تشکیل می‌شد، در دست گرفت.

فرانسه کنترل سوریه (که تا سپتامبر ۱۹۲۰ لبنان را نیز شامل می‌شد) به دست گرفت. دست فرانسه برای درهم شکستن پادشاهی فیصل باز گذاشته شد. در ماه مارس ۱۹۲۱ وزیر مستعمرات بریتانیا- وینستون چرچیل- کوشید دل یار قدیمی خریدار اسلحه‌اش فیصل را که کلاهی بزرگ توسط فرانسوی‌ها سرش رفته بود، دوباره به دست آورد. چرچیل فیصل را در بغداد پادشاه عراق نمود. مشکل اینجا بود که کنگره ملی عراق عبدالله را به این سمت برگزیده بود و حال می‌بایست برای وی اربکه‌ای یافت. بریتانیا در فلسطین از قسمت شرق رود اردن کشور اردن را بر پا ساخت و عبدالله را به پادشاهی کشور جدیدالتاسیس برگزید و سرانجام در سپتامبر سال ۱۹۲۳ پادمان کفالت فلسطین به اجراء گذارده شد. (G. v. Paczensky, Faustrecht am Jordan? S ۵۴۴, Tübingen, ۱۹۷۸).

از همین واقعیات مختصر می‌توان دید که قدرت‌های بزرگ استعمارگر امپریالیستی دست به چه بازی کثیفی زدند. آنها چگونه حکومت‌ها و پادشاهی‌های جدید به قدرت رسانیده و از قدرت انداختند و بدون توجه به مصالح قدرت‌های درگیر بذر نفاق را برای تنش‌های آتی در منطقه کاشتند.

با افزایش کمی یهودیان در فلسطین این تنش اینک در منطقه تشدید شد و در این میان نقش گروه‌های صهیونیستی نباید فراموش شود. همان گروه‌هایی که از آغاز قرن بیست برای تشکیل اسرائیل بزرگ به بهای نابودی اعراب آن مناطق، می‌جنگیدند. آنها از همان زمان بر آن بودند که اسرائیل بزرگ باید در فلسطین پا بگیرد.

قدرت استعماری بریتانیا در بیانیه بالفور در سال ۱۹۱۷ حق تشکیل یک دولت یهودی را به رسمیت شناخته بود. برای آنها در این زمان جنبش صهیونیستی که مترصد ایجاد «دولتی در دولت» بود یک گروه کمکی مناسب در مبارزه با تلاش‌های ضداستعماری اعراب محسوب می‌شد.

این سیاست سپس با حفظ قیمومیت ادامه یافت. رقیومیت متن بیانیه بالفور را به مقدمه قرارداد اضافه می‌کند، در بند ۲ قرارداد مسئولیت ایجاد آن چنان

شرایط سیاسی، اداری و اقتصادی در کشور که منجر به تامین وطن ملی صهیونیستی شود به بریتانیای کبیر واگذار شد. در بند ۴ پیش‌بینی شد که یک «آژانس یهودی» به منزله هیات دولتی به رسمیت شناخته می‌شد که وظیفه آن را داشت مشورت و همکاری با سرپرستی فلسطین در موارد اقتصادی، اجتماعی و سایر مسائل که به استقرار وطن یهودی مربوط می‌شود به انجام برساند. و در بند ۱۱ به سرپرستی این وظیفه داده شد که با آژانس یهودی همکاری کند تا کلیه امور دولتی، خدماتی و پیش‌گیری بر اساس عادلانه و مابانی مساوی به انجام برساند و به عمل در آورند و برای این که هر منبع کمکی طبیعی کشور را مورد بهره‌برداری قرار دهند.

قیمومیت اصولی را که در بند ۲۲ پادمان جامعه ملل آمده بود یعنی این که فلسطین نظیر لبنان، سوریه و عراق دارای این حق هستند که موقتا به عنوان دول مستقل شناخته شوند، مورد توجه قرار نداد. این امر شامل مشاوره اداری و همکاری یک دولت سرپرست بود تا زمانی که آنها بتوانند بر روی پای خود بایستند. همچنین قیمومیت به همان گونه به وعده‌هایی که متفقین پیش‌تر به اعراب در زمینه حمایت از استقلال آنها داده بودند و یا حتی تبصره امنیتی بیانیه بریتانیا در سال ۱۹۲۲ (در خاطرات چرچیل) عمل نکرد. (Sami Hadawi, Brennpunkt Plästina, S. ۲۸, Rastatt. ۱۹۷۰).

باین ترتیب در فلسطین سه نیرو عمل می‌کردند. استعمارگران بریتانیایی، آژانس یهود و فلسطینی‌ها. مهاجرت یهودیان به فلسطین و نقش آنها در آنجا به صورت زیر تحول یافت:

با به اجراء گذاردن قیمومیت مرزهای کشور مورد سرپرستی یعنی فلسطین به صورت کامل یک منطقه کشوری به مساحت ۲۶۳۲۲ کیلومتر مربع تعیین شد. به آن مساحت آبی داخل کشوری به مقدار ۷۰۴ کیلومتر مربع با دریاچه الحوله Huleh (۱۳ کیلومتر مربع) تیبیراس (طبریه) Tiberias و یا دریاچه جنزارت (Genezareth) (۱۶۱ کیلومتر مربع) و نصف بحر المیت (دریای مرده) (۱۰۴۹ کیلومتر مربع) با کل مساحت بالغ بر ۲۷۰۲۶ کیلومتر مربع، اضافه شد.

زمانی که متفقین در سال ۱۹۱۸ کشور را اشغال کردند، فلسطین ۷۰۰۰۰۰ نفر جمعیت داشت ۶۴۴۰۰۰ نفر عرب (۵۷۴۰۰۰ مسلم و ۷۰۰۰۰ مسیحی) و ۵۶۰۰۰ یهودی.

در سال ۱۹۲۲ یک سرشماری انجام شد و نشان داد که کل جمعیت ۷۵۷۱۸۲ بالغ بر (۵۹۰۰۰۰ مسلم، ۸۳۷۹۴ یهودی، ۷۳۰۱۴ مسیحی و ۹۴۷۴ سایرین) می‌باشند. در سال ۱۹۳۱ سرشماری دومی انجام شد که نشان داد که جمعیت در مجموع بالغ بر ۱۰۳۵۸۲۱ افزایش یافته (۷۵۹۷۱۲ مسلم، ۱۷۴۶۱۰ یهودی، ۹۱۳۹۸ مسیحی و ۱۰۱۰۱ سایرین).

در سال ۱۹۴۴ دولت فلسطین کل اهالی را ۱۷۶۴۰۰۰ تخمین زد (۱۱۷۹۰۰۰ عرب، ۵۵۴۰۰۰ یهودی و ۳۲۰۰۰ سایرین).

در نیمه ماه مه ۱۹۴۸ کل اهالی عرب و یهودی بر اساس همان سبک تخمین قبلی توسط حکومت فلسطین به ۲۰۶۵۰۰۰ نفر رسید (۱۴۱۵۰۰۰ عرب و ۶۵۰۰۰۰ یهودی). ... ادامه در صفحه ۸

نابود باد رژیم صهیونیستی کودک کش، پیروز باد نبرد به حق خلق فلسطین

اتحاد جماهیر شوروی... دنباله از صفحه ۷

اقلیت ایجاد یک اتحادیه دول.

قطعهنامه تقسیم

قطعهنامه تقسیم به عنوان توصیه فلسطین را به ۶ قسمت اصلی تقسیم می کرد. سه قسمت آن (۵۶ درصد کل منطقه) برای یک دولت صهیونیستی رزرو شد. سه بخش دیگر همراه با یافا (۴۳ درصد) که در محاصره سایر مناطق غریبه بود برای یک دولت عربی. اورشلیم (بیت المقدس) و حوالیش (۶۵ درصد) می بایست به صورت یک منطقه بین المللی تحت نظر سازمان ملل بشود.

دولت صهیونیستی طبیعتا شامل تمام مناطقی می شد که در مالکیت یهودیان و یا مورد سکونت یهودیان بود. معذالک به آنها سرزمین های وسیعی که مورد توجه صهیونیست ها بود افزودند که کاملا در مالکیت اعراب بود و یا محل سکونت اعراب محسوب می شد. مثلا فلسطین جنوبی (نجف) که نصف سرزمین فلسطین را در برمی گیرد و در آن تنها ۱/۲ درصد مالکیت یهودی وجود داشت در اختیار مناطق مورد نظر دولت صهیونیستی قرار گرفت.

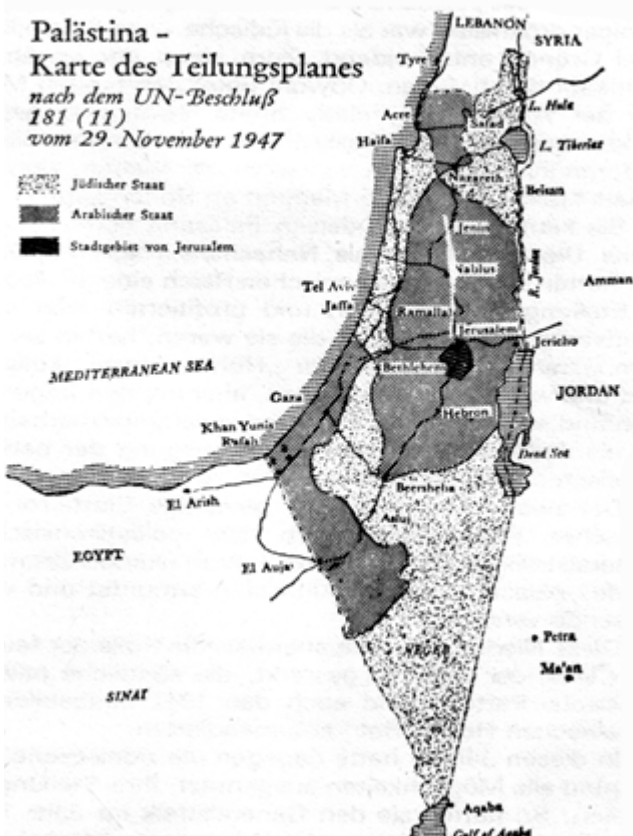
از جانب دیگر باید دولت عربی حداقل تعداد ممکن یهودی و حداقل ممکن مناطق یهودی نشین را شامل شود. جمعیت دولت صهیونیستی باید شامل ۴۹۸۰۰۰ یهودی و ۴۹۷۰۰۰ عرب باشد، جمعیت دولت عرب برعکس باید شامل ۷۲۵۰۰۰ عرب و تنها ۱۰۰۰۰ یهودی بشود. باقیمانده اعراب و یهودیان باید در منطقه بین المللی اورشلیم (بیت المقدس) زندگی کنند. (ادامه دارد)

نقشه تقسیم فلسطین بر اساس مصوبه سازمان ملل متحد (۱۱/۱۸۱) مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷

کشور یهودی

کشور عربی

منطقه شهری اورشلیم (بیت المقدس)*... ادامه دارد



پس از آن سهم یهودیان نسبت به کل جمعیت از ۸ درصد در سال ۱۹۱۸ به ۱۲ درصد در سال ۱۹۲۲، تقریبا ۱۷ درصد در سال ۱۹۳۱، ۳۱ درصد در سال ۱۹۴۴ و در نیمه مه ۱۹۴۸ افزایش یافت. رشد سریع این افزایش جمعیت یهودی تکان دهنده تر است چنانچه این واقعیت در نظر گرفته شود که ضریب خالص رشد طبیعی اعراب فلسطین تقریبا ۵۰ درصد بالاتر از یهودیان فلسطینی قرار داشت (۳/۲ در صد به نسبت ۲/۲ در صد). مهاجرت عظیم دلیل رشد سریع سهم یهودی ها نسبت به کل جمعیت بود.

در سال ۱۹۱۸ یهودی ها تقریبا دو درصد (۶۵۷۶۴ هکتار) از کل مساحت کشاورزی (۲۶۳۳۳۱ هکتار) را در اختیار داشتند.

در طی سی سال بعدی یهودیان زمین های جدیدی خریدند و کل مالکیت خوش بر زمین را تا آخر دوران قیمومیت در ماه مه ۱۹۴۸ به ۱۴۳۸۵۳ هکتار یا ۵ درصد کل زمین ها رساندند. معذالک دولت فلسطین در سال ۱۹۴۶ تخمین زد که یهودیان ۱۵ درصد اراضی آباد فلسطین را صاحبند. Sami Hadawi, Brennpunkt Plästina, ۲۸, ۱۹۷۰ Rastatt.)

برای نقطه ضعف جنبش فلسطین که در چهل سال اخیر معلوم گردید و خیلی کمتر از یهودی ها سازمان یافته بودند قبل از هر چیز دو عامل قطعی وجود دارد. یکی از آنها خریدهای اراضی توسط یهودیان که قبلا به آن اشاره شد. با وجود اینکه در میان توده وسیع اعراب یک جنبش نسبتا وسیع ضد فروش اراضی وجود داشت ولی یهودیان توانستند و به ویژه طبیعتا محافل ثروتمند و صهیونیست مقادیر عظیمی اراضی بخرند.

آنها این اراضی را از سران قبایلی می خریدند که در فلسطین تسلط داشتند. این طوایف حسینی ها Husseinis، نحاشیبی ها Nahashibis، حدیده ها Hadis و دجانیزها Dajanis قبلا در دوران امپراتوری عثمانی از موقعیت برتر برخوردار بودند و حال از فروش زمین ها سود می بردند. به علت مرتجع بودنشان با دولت امپراتوری عثمانی همدستی می کردند و حال نیز آماده بودند با امپریالیست ها و حتی صهیونیست ها همکاری کنند به جای اینکه از جنبش ملی رهاثیخش عربی- فلسطینی توده های مردم حمایت کنند.

دلیل دوم ترور خونین خشونت آمیز استعمارگران بریتانیایی بعد از اعتصاب عمومی فلسطینی ها در سال ۱۹۳۶ بود. در عرض سه سال ده ها هزار فعالین فلسطینی به قتل رسیدند و هزاران نفر ربوده شدند.

این سرکوب نقش قبایل فتودال، افندی ها را به مراتب تقویت کرد که کلیه احزاب فلسطینی و همچنین شورای عالی اعراب را که در سال ۱۹۴۲ تازه تاسیس شده بود تحت کنترل در آورند. بر عکس در این سال ها جنبش صهیونیستی از همه امکانات استفاده کرد تا مواضعش را تقویت کند. به این نحو توانستند از اعتصاب عمومی سال ۱۹۳۶ سود ببرند تا شرکت های اقتصادی خودشان را با قدرت جا بیندازند. این وضعیت عمومی بود که مبتنی بر آن بریتانیای کبیر در بهار سال ۱۹۴۷ به خاطر مناطق تحت قیمومیت به سازمان ملل مراجعه کرد. زیرا اکنون اقلیت یهودی نیز بر ضد تسلط استعمارگران برخاسته بود. اکنون همه ضد بریتانیای کبیر بودند که دست به دامان سازمان ملل شده بود.

در ۲ آوریل ۱۹۴۷ بریتانیای کبیر به منزله کشور قیم از دبیرکل سازمان ملل متحد درخواست کرد مسئله فلسطین را در دستور کار نشست رسمی بعدی مجمع عمومی قرار دهد. و در ۲۱ و ۲۲ آوریل ۱۹۴۷ مصر، عراق، سوریه، لبنان و عربستان سعودی از دبیرکل درخواست کردند که موضوع پایان قیمومیت فلسطین و اعلام استقلال آن را نیز در دستور کار سازمان ملل قرار دهد.

مجمع عمومی یک کمیته ویژه را () موظف کرد به فلسطین برود و به پژوهش مبادرت ورزد. گزارشی که این کمیته در ۳۱ اوت ۱۹۴۷ ارائه داد از دو نقشه تشکیل می شد. نقشه اکثریت تقسیم بر اساس اتحادیه اقتصادی و یک نقشه



مقالات توفان الکترونیکی شماره ۳۱۴ دی ۱۴۰۴

را در تارنمای توفان مطالعه نمائید!

توفان الکترونیکی در اول هر ماه میلادی منتشر می شود!

ایران جمهوری اسلامی نیست، ایران میهن ماست و باقی خواهد ماند

تبعات نئولیبرالیسم در نظام
آموزشی و سلامت

یکی از تبعات مهم نئولیبرالیسم در ایران نظام آموزش است. نظام آموزش و پرورش، در تئوری آرمانی خود، باید عرصه‌ای برای شکوفایی برابر استعدادهای انسانی، زدودن زنگار جهل از چهره جامعه و تقویت بنیان‌های فرهنگی و علمی یک ملت باشد. آموزش، به مثابه یک «کالای عمومی» و حق مسلم هر شهروند، نقشی انکارناپذیر در کاهش نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی ایفا می‌کند. با این حال، حدود سه دهه از ورود رسمی و سازمان‌یافته مدارس غیرانتفاعی به نظام آموزشی ایران می‌گذرد؛ پدیده‌ای که ذات آن، تبدیل این حق همگانی به یک «کالای اقتصادی» قابل خرید و فروش در بازار آزاد است. این فرآیند چیزی نیست جز «کالائی سازی آموزش» که در آن دانش آموز به «مشتری»، معلم به «کارگر آموزشی» و مدرسه به «کارگاه تولید نیروی کار طبقه بندی شده» بدل می‌گردد.

برای درک عینی این شکاف، ناگزیر از رجوع به آمارهای رسمی هستیم که خود گویای عمق فاجعه است:

بر اساس آخرین گزارش‌های مرکز آمار ایران و وزارت آموزش و پرورش، در سال تحصیلی ۱۴۰۲-۱۴۰۳، حدود ۱۴ درصد از دانش آموزان ایران (بالغ بر حدود ۱.۷ میلیون نفر) در بیش از ۱۸ هزار... ادامه در صفحه ۴

بیانیه پلاتفرم کمونیستی نروز در مورد تحولات اخیر ایران

ایرانیان خودشان باید سرنوشت کشورشان را تعیین کنند، نه امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها! هیچ قدرت امپریالیستی یا صهیونیستی حق دخالت در امور ایران یا تعیین سرنوشت سیاسی آن را ندارد!

اعتراضات خیابانی در ایران با هدف مقابله با بدتر شدن شرایط زندگی و گرانی‌های شدید شکل گرفته است. این اعتراضات بیانگر مقاومت برحق در برابر پیامدهای تحریم‌های امپریالیستی و سوءمدیریت رژیم روحانیت است.

به نظر می‌رسد که تظاهرات اکنون در حال جلب حمایت خرده‌بورژوازی بازارها، همچنین دانشجویان و روشنفکران است. این موضوع باید رژیم علی خامنه‌ای را نگران کند. بازارها یکی از پایگاه‌های اجتماعی مهم انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ بودند.

با این حال، طبقه کارگر، و به ویژه کارگران نفت، علی‌رغم چندین اعتصاب در ماه نوامبر برای دستمزدهای برابر و بالاتر، ظاهراً رویکردی صبر و انتظار در پیش گرفته‌اند. راز زیمت، کارشناس امنیتی اسرائیلی در دانشگاه تل آویو، در ۱۱ ژانویه با ابراز ناامیدی گفت: «آنچه هنوز به نظر می‌رسد غایب است، مشارکت قابل توجه بخش‌های کلیدی اقتصادی، مانند کارگران نفت، است. ...»

بدبینی در میان کارگران ممکن است ناشی از بی‌اعتمادی موجه به سلطنت‌طلبان ارتجاعی و خائنان باشد که گرد رضا پهلوی (پسر شاه) جمع شده‌اند و رؤیای بازگشت او به تخت طاووسی را در سر می‌پروراند که پدر منفورش در سال ۱۳۵۷ ناچار به ترک آن شد.

رضا پهلوی آشکارا از رئیس‌جمهور دونالد ترامپ خواسته است که در ایران «مداخله» کند. او به‌عنوان مهمان رسمی در اسرائیل، کشوری که شش ماه پیش ایران را بمباران ... ادامه در صفحه ۵

اقدام سلطه جویانه امپریالیسم آمریکا در ونزوئلا

جمهوری بولیواری ونزوئلا به حق، تجاوز جنایتکارانه دولت امپریالیستی ایالات متحده آمریکا به کشورش را که مناطق غیرنظامی و نظامی شهر کاراکاس و ایالت‌های «میراند» و «آرگوا» و «لاگوایرا» را هدف قرار داده است به شدت محکوم و آن را در برابر جامعه بین‌المللی رسوا ساخت.

این اقدام سلطه جویانه امپریالیستی آشکارا منشور سازمان ملل متحد، بخصوص مواد ۱ و ۲ آن را که بر احترام به حاکمیت ملی، برابری حقوق دولت‌ها و ممنوعیت توسل به زور تأکید دارد را لگد مال کرده است. چنین تجاوزی صلح بین‌المللی، بوئزه در آمریکای لاتین و حوزه کارائیب را به طور جدی به خطر انداخته است.

تاکنون کشورهای چین، روسیه، کوبا، ایران، بلاروس، کره شمالی، برزیل، مکزیک و کلمبیا این حمله را محکوم کرده‌اند. روسیه درعین حال همبستگی تزلزل‌ناپذیر خود با مردم و دولت ونزوئلا را تأیید و آمادگی خود را برای هر نوع حمایت و پشتیبانی اعلام کرده است.

اما بریتانیا، فرانسه، آلمان و اتحادیه اروپا، با دودوزه بازی، گرچه عملیات نظامی را رد کردند (و نه محکوم) ولی مادورو را

به طور قاطعانه و پررنگ به عنوان «دیکتاتور» محکوم و از پایان رژیم او استقبال کردند!

عده‌ای خود فروش، فریب خورده، فریبکار و نادان ایرانی شادمان گشته و فریب اقوال موزیانه ترامپ و عمال او را خورده‌اند. اما تاریخ می‌گوید: همانگونه که امپریالیسم آمریکا و انگلستان در سال ۱۳۳۲ در ایران با کودتا علیه دولت ملی و دموکرات دکتر مصدق و استقرار یک حکومتی فاشیستی و خود فروخته، نفت ملی شده را بین خود تقسیم کردند، کودتای کنونی علیه مادورو نیز (که ما در بخش دوم این مقاله، مفصل به آن خواهیم پرداخت) چنین هدفی را مد نظر دارد.

بی‌جهت نیست که «روبیو» وزیر خارجه ایالات متحده، کودتا در ونزوئلا را وقیحانه: «اولین گام تأمین منافع آمریکا در این کشور ارزیابی می‌کند!!»

بیش از هفتاد سال است که امپریالیسم آمریکا استقلال و عزت ملی ... ادامه در صفحه ۵

سخنی با خوانندگان نشریه توفان

نشریه‌ای که در دست دارید، زبان مارکسیست - لنینیست‌های ایران است. «توفان»، نشریه «حزب کار ایران»، حزب طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رستار شدن به یاری همه کمونیست‌های صديق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی برسانید، زیرا ما تنها به اتکاء بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدت‌ها، هر چند هم جزئی باشند، نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید.

P.O. Box 1138

D64526 Mörfelden-Walldorf

E-Mail: toufan@toufan.org

Internet: www.toufan.org

Internet: www.toufan.de

POSTBANK

BIC:DEUTDEBP 29

Bank Account No.: 396/8392680

IBAN: DE70 5507 0324 0839 268060

حقی به عنوان حق اشغال وجود ندارد. اسرائیل رژیم صهیونیستی، کودک‌کش، جنایتکار و اشغالگر است